

در امتداد رد آواز پرندگان

نگاهی به مجموعه شعر "مرگ در ساحل آمونیاک"، آهنگ دیگر، ۱۳۸۶ سروده‌ی داریوش معمار

افسانه نجومی

"اگر این سخن ناتالی ساروت را با خود زمزمه کنیم که : توصیف چیزها اهمیتی ناچیز دارد و در مقابل آن چه اهمیت دارد، جنبش درونی نوشتار است" می‌توانیم با دقتی فراگیر تر به بررسی مجموعه شعر "مرگ در ساحل آمونیاک" پردازیم. با نگاه به کلماتی که حاصل تعمق و ژرف نگری های شاعرانه بر اعیان و پدیدارهای جهان است، به پویایی در زبان شعرهای داریوش معمار می‌رسیم که مملو از عاطفه نگاری‌هایی است که شاعر با نگرشی خود خواسته در روند ساختن متن تزریق کرده است. ساختاری که پس از پیاده کردن تمامی اجزاء و ارکان مورد نیاز شعر، سعی در فراروی از سطح معناها و رسیدن به عمق حرکت آنها، با تلنگرزدن به عاطفه‌ی مشترک مخاطب دارد. او در جستجوی نقطه مشترکی است برای همدلی با ناهماهنگی‌ها و خستگی‌های در حاشیه. همدلی‌ایی که سرانجام توان رسانشی متن را بالا می‌برد و تولید ظرفیت‌های بالقوه می‌کند. ارتباطی از طریق انتقال تصاویر، گره خوردن نوشتار به تفکری متمایز و مملو از عواطف سیال.

رفتن است که چراغانی می‌کند شهر را

برای رسیدن می‌روم

آن قدر پس که قطره‌های ریز عرق

هزار ماهی قرمز را از پهلویم بیرون بیاورد

تا بی هیچ بهانه و اندوه پرواز کنم در دست‌های تو

ص ۳۶

اما آن‌جا که مخاطب به مصادیق بیرونی شعر نظر می‌اندازد و تطابق لحظه لحظه‌ی علائم و اشارات شعر را در فضاهای ملموس اطرافش پی می‌گیرد، زبانی روایتی می‌شود که در

عاشقانه سرائی‌ها، مدام طیفی وسیع و باز تاباننده از وقایع ملموس را نا خواننده و خواننده را پیش رویش به جلوه می‌کشد. گویی روایتی که در دل هر روایت دیگر پنهان است، دریچه‌ای تازه در شکلی متمایز و نو، و اینگونه است که گاهی در روند روایی، قصوبیت شعرها غلبه خود را مثلاً در شعر مرگ در ساحل آمونیاک بر دیگر عناصر به رخ می‌کشاند، اگر چه در ادامه‌ی این روند مخاطب با پی بردن به گرایش به معکوس سازی مفهومی، گزاره‌های هم‌ارز، یا گزاره‌های رها شده از روایت را می‌تواند به عینه ببیند.

کمی بالاتر بگير چراغ را و دستمال خیس بکش به آسمان

نه اشتباهی رخ نداده

خرچنگ سرخی پرواز کرده در هوا

که دست داشته در اعماق خفته‌ی چشم

شهسواری که از زلزله تنها آوازهای مغالزه را برگردانده است

ص ۸۲

گویی عاشقانه‌ها، با دل باختن و دل برکندن در مرگ بر ساحل...، خواستار رسیدن به مضامینی هستند که از دل وقایع جهان پیرامون پر می‌کشند، تا خلیجان‌های مضاعف‌اش را بر تارک جهانی بپاشند که پیش روی شاعر و مخاطب‌اش آشکار و پنهان سایه می‌کشد. و از آنجایی که اشکال مختلف عاطفه در شعر فارسی معمولاً اساسی‌ترین عامل پیدایی شعر محسوب می‌شود، و از این رهگذر عاشقانه نویسی نیز در شعر کلاسیک قدمتی چند هزار ساله را با خود یدک می‌کشد. و این همه امکاناتی است که بنظر می‌رسد شاعر به آسانی از کنار آن‌ها نمی‌گذرد.

شاید به دلیل نزدیک شدن به همین گنجینه ادبیات فارسی

است که معمار در بافت کلامی شعر های این مجموعه دیگر مینا را بازی با الفاظ و عبارات نمی داند و با کمی دقت در خطوط ارتباطی گزاره ها شکل متفاوتی از عاشقانه سرایی را در حوزه ی اجرایی شعر پیش روی مخاطب ترسیم می کند .

راه می روی در من

بست که می نشینی سالی بی خبر از ما که می گذری
در چشم های تو آن اتفاق می افتد انگار

و رو دخانه

از میان شریان های زنی می رسد

تا دوباره سبز شود که تویی ص ۵۸

در ادامه موضوع دیگری که در این مجموعه قابل اشاره است نوع نشست مفاهیم در مفصل بندی عناصر شعری است که به گونه ای گسترش یافته که ارکان و اجزاء شعر ، به همراه حسیت توانمندی در نوشتار ، بتوانند در مسیر بیانی عاشقانه شکل بیابند. مسیری که کلیت نوشتار در بخش اول کتاب به آن دل بسته است ، تا در چرخش حرکتی شعر آن را با خاستگاه ویژه ی زبانی و ذهنی پیوند بزند که نوشتار طی آن لحن خطاب و اندوه واره اش در خلجان های بیشمار آن متولد شود .

گرفته ای دست ام را در میان انبوه پرندگان

ناپدید که می شوم آرام

آرام

گیسوانت را ریخته ای بر شانه هایم

آن وقت که من نیز ریخته ام بر شانه های تو

آوازم را

سر شادتر از همیشه ای که بوده ام ص ۵۰

تطابق زبان راوی شعر با قالب روایتی داستان هایی از زندگی همانطور که بیشتر اشاره شد از ویژگی های زبانی شعر معمار محسوب می شود ، زبانی که گاه در قالب داستان های کوتاه عاشقانه به شرح وقایع می پردازد و گاه با تکیه بر بینامتن در شکل دیگری از روایت به گفتمانی رو در رو (از اندوه باری ها و سرشاری های زندگی) با مخاطب بدل می شود .

چهار نفر مردند

خفه شدند

چهار نفر مرد جوان از بوی آمونیاک
کودکی هشت ماهه دارد از آن ها یکی
با تنی شفاف از بوته های پریشان کاکل
هر لبخندش چنان است از سوسوی فانوس ها در شب
که می آورد به وجد ماهیگیران را تا حوالی ساحل ص

۷۷

اگر چه به نظر می رسد معمار خود را به صورت خاص مقید به تصویر به عنوان تنها امکان شعر نمی داند ، اما بافت روایی اثر در و نوع هم آمیختگی آن با عناصر عینی و پدیده های ذهنی ، اتکاء نوشتار را بر اجرای چنان روندی بارها نشانه رفته است . از دیگر سو حضور نثری ساده بدون گره های معمول نحوی در این سالها همراه تعقید در سراسر متن ، اتفاقی است که نمی توان از کنار آن به آسانی رد شد. هر چند گرایش به برجسته نمایی در روند حرکتی شعر در نهایت به سوی تکنیک های خاص فرمی که متکی به زبان هستند پیش می رود.

عشق در دفتر دوم و سوم با روندی پنهان مسیر خود را طی می کند ، عشقی زمینی که توفنده و زیر است. اما نکته ی مهم همچنان ترسیم مدار خاص عاطفی در نوشتار و پس از آن توزیع همان عاطفه در پر رنگی از تصاویر است که گاه به سایه روشن می روند و گاه همچنان با برجسته نمایی شفاف در متن گره می خورد .

بارها بیشتر از رودخانه های این مسیر طغیان کرده ام

برای بردن او

به گوشش می رسد این آواز ؟ آیا

که در کلاف کولی گیس هایش خواب های من

به طرز عجیبی شبیه شیرهای سنگی این دشت بوده هر بار

ص ۳۰

گویی استراتژی نوشتاری شعر در عطفوتی یکدست ، به دور از تصاویر انتزاعی ، می بایست که سرانجام به توزیع لحنی ساده و بی پیرایه بدل شود . تا مخاطب اش را در باور هر آن چه که خود به تجربه از جهان پیرامون یافته است برساند . ایمازهایی که در تمایل متکثرشان در شعرها تعمیم می یابند ، تا حیطه ی دیگری از نوع نگاه و نگرش را در شیوه ی سیال نوشتار رقم بزنند و مخاطب را به مسیری پرتاب کنند که بارها و بارها در رابطه با جهان آن ها را به تجربه آموخته است .

شاعر آمونیاک در برداشت منطقی اش از جهان، برش های قابل تاملی را به درنگ می نشیند، ایماژهایی که در برش های کم رنگ و پر رنگ اشان، تمایلی دائمی در برانگیختن زبانیت صریح و قابل فهم را در سراسر متن توزیع می کنند. این در حالی است که معمار در دو مجموعه ی قبل از "مرگ در ساحل آمونیاک" مفاهیم ضمنی گزاره ها را بر تعلیق از راه گسست در زنجیره ی دلالت ها، تاکیدها؛ بر بازی های زبانی (تا حدودی البته) ایجاد فضاهای محذوف، گسست و انفصال در بیان و زبان در فاصله گیری از مرکزیت و روابط ساختاری عناصر متنی، پی ریزی کرده بود، او در این مجموعه خواهان آن می شود تا مبانی شعرها با تاکید بر زبانیتی به دوران شطح گونگی در بیان به انسجام پایدار نحوی اشان در سراسر شعرها پایبند بمانند.

به ارواح پریشان بهممنشیر
صد بار بیشتر گفتم

ماهی کوچکی که از این مسیر می گذرد صید خواهم کرد
اگر روخانه مسیرش را عوض نکند
به سمت سپیده دمی که عشق بازی کرده در آن
دختر پیری که مدت هاست گیس هایش را چیده اند
آن ها ص ۱۰۵

عاشقانه نویسی در کارنامه ی شعری معمار مسبوق به سابقه است. پس می توان بر این گزینه اذعان کرد که: معمارشاعری است که ذاتاً عاطفه گرایی شخصی / اجتماعی در نوشتارش صورت غالب است و بدل شدن به تفکری سیال و پویا، حاصلی است متفاوت از نوشتن که مدام بر شعر او عرضه می شود. مفاهیمی که در زمانه ی پیدایی اشان گویی لحظات خاصی را می شمرند تا در قالب متون، به جهان عرضه شوند. در شعر معمار اگر کلمات را کف دست بگیریم و لمس کنیم، عاطفه ایی که از پس و پشت کلمات رخ می نماید، می تواند همان وجه عاطفه گرای نوشتار باشد که از دل اندیشه ای بشری، سیالیت نگاهی کاونده و تیزبین را در دل متن می شکوفاند. تا به یاری مخاطب بتواند در فضایی روشن و شفاف مفاهیم را با جهانی که می شناسد، مربوط کند. و شاید هم به قول خود شاعر که می نویسد:

همینطور در باد پایان ناپذیر است تخیل
وقتی بر خورد می کند

با شاخه های درختان آن طور که آب رودخانه ای
پهلوی به پهلوی دریا

حتا اگر از چشمه ای کم آب راهی شده باشد تا این جا
ص ۱۲۳

نگاه معمار به زن نگاهی متکثر و پویاست، گویی زن شعر او معشوقی است ازلی که همچون جهان هست، هر بار می شکوفد و تازه می شود اما پایش بر زمین است نه در کهکشان، پس می بایست که زنگ نجات باشد و نیلوفروار با حلق بارانی اش همچنانی که پشت پلک هایش گیاهان را بارور کرده، مسیر آمد و شد را براو بتا باند. اگر چه همین زن نیز مبنای عشقی توفنده نیز می شود.

زنان زیادی را می شناسم

دخترانی مرطوب، با گردن هایی کشیده و ملتهب
که هر چند باغ های انبوه پرتقال است گیس هایشان
اما

باور نمی کنند هر گز بی هیچ تردیدی زمین بگذارد اسلحه
را
کسی

تا بفشاردشان

مانند کشفی تازه در آغوش ص ۱۲

از دیگر سو، بسآمد عنصر طنز را در این مجموعه ی شعر، نمی توان نادیده گرفت، بخصوص آن جا که طنز، بر ذهنیت خموده معاصر به تلنگری صریح و بی واسطه بدل می شود. اگر چه جنبه های محوری چنین عنصری هر بار با لرزش ها و خلجان های تند و کند، بازبانیتی رو به روست که در چشم انداز های این جهانی اش گاه تنها به باز تاب وقایع پیش رو نظر دارد.

از لا به لای این همه زیاله

چقدر می شود چیزهای خوب کشید بیرون

مثلا اسباب بازی های مستعمل

کلی ته مانده ی خوراکی های مختلف

چند دست لباسی که بشود پوشید تا لخت نباشد آدم

گل های پلاستیکی که هدیه بدهی

قوطی های خالی کنسرو

حلب های روغن که خوب اگر بیچینیمشان روی هم

سر پناهی است برای خودش می بینید! ص ۱۲۲